

قاعده تسلیط و نقش آن در تصحیح قراردادهای نوپیدا (با نگاهی به اندیشه‌های امام خمینی^(س))

علیرضا عابدی سرآسیا^۱

چکیده: قاعده تسلیط (الناسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ) با وجود شهرت فراوان، از جهاتی مورد تشکیک بعضی محققان از جمله امام خمینی قرار گرفته است. در نظر این گروه، قاعده دارای اطلاق نبوده، در مواردی که جواز یا صحت تصرف خاصی مشکوک باشد، نمی‌توان به آن استناد کرد. در این مقاله چهار وجه در مورد مفاد قاعده بررسی شده، با ارائه نظر پنجمی، اثبات شده که شارع مقدس با جعل سلطنت برای مالک، تمامی تصرفات وی را، چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، امضا کرده است. البته این سلطنت، تعلیقی بوده و تنها در مواردی است که خود شارع برخلاف سلطنت مالک، اعمال سلطنت نکرده باشد. یکی از ثمرات ارزشمند این نظر در حقوق و فقه معاملات آن است که این قاعده در تصحیح قراردادهای نوپیدا، که دلیل خاصی بر بطلان آنها وجود ندارد، نقشی اساسی خواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: قواعد فقه، قاعده سلطنت، تسلیط، تسلط، قراردادهای نوپیدا.

۱. بیان مسئله

یکی از قواعد مهم فقه اسلامی قاعده «تسلط»، «تسلیط» یا «سلطنت» است. گاهی از این قاعده با عنوان قاعده «الناس» (صدر ۱۴۰۶: ۳۱) یا قاعده «سلطان المالک» (نجفی ۱۳۶۵: ۲۷؛ ۱۳۸) نیز یاد

Emial:a-abedi@um.ac.ir

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۴

پژوهشنامه متین/سال نوزدهم/شماره هفتاد و پنج/تابستان ۱۳۹۶/صص ۱۵۴-۱۲۹

می‌شود. فی الجمله می‌توان این قاعده را از مسلّمات فقه فریقین دانست اگر چه در مفاد آن اختلاف نظر وجود دارد. به‌طور اجمالی می‌توان گفت طبق این قاعده انسان این حق را داراست که آزادانه در جان، مال و حقوق خویش هرگونه تصرفی را که مخالف صریح شرع یا قانون نباشد انجام دهد و کسی حق منع او را از چنین تصرفاتی ندارد. همچنین تصرف در مال غیر بدون رضایت مالک جایز نیست. بر اساس یکی از مبانی در مفاد این قاعده، که این مقاله در صدد اثبات آن است، این قاعده می‌تواند مشرّع و مصحح تمامی تصرفات عرفی مالک باشد به طوری که اگر در موردی در جواز تصرفی خاص از جانب مالک شک داشته باشیم، می‌توانیم به این قاعده تمسک کرده و جواز تصرف او را استنباط نماییم؛ همچنین اگر در صحت نوع خاصی از قرارداد یا کیفیت خاصی از اجرای یک قرارداد که از طرف مالک انجام شده تردید داشته باشیم، می‌توانیم به این قاعده استناد جسته و صحت آن را اثبات کنیم. در این صورت می‌توان تمامی قراردادهای عقلایی نوپیدا و یا شیوه‌های نوین در اجرای قراردادهای پیشین را، در صورتی که مخالف صریح شرع یا قانون نباشند، معتبر دانست. به اعتقاد نگارنده همین نظر قابل دفاع است و در غیر این صورت، این قاعده مسلم فقهی کارآیی و ارزش خود را از دست داده و به یک تعبیر بی‌محتوا یا سطحی تنزل پیدا خواهد کرد.

۲. مفاهیم کلی

۱-۲. مفهوم سلطنت

ریشه «سلط» به معنای «قوت و قهر» است و پادشاه را نیز از همین جهت سلطان گویند (ابن فارس ۱۴۱۴ ج ۳: ۹۵). تسلط به معنای تمکّن و تحکّم است (فیومی بی‌تا ج ۲: ۲۸۵). اصل واحد در این ماده: «تمکّن همراه با تفوّق و برتری» است (مصطفوی ۱۴۰۲ ج ۵: ۱۷۸).

در بیان معنای اصطلاحی تسلط در این قاعده اتفاق نظر وجود ندارد.

امام خمینی سلطنت را امری اعتباری و عقلایی دانسته که وجود خارجی نداشته و مانند سایر امور وضعی و اعتباری همچون ولایت و حکومت، قابل جعل ابتدایی است (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱: ۱۲۸).

محقق اصفهانی سلطنت را به معنای «قدرت» دانسته که تنها در صورت ترخیص تکلیفی و وضعی شارع صحیح بوده و متعلق آن افعال مباحثی و تسیبی معاملی است نه اعیان خارجی (اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۳: ۸۷، ج ۱: ۱۰۹-۱۰۸).

محمد صادق روحانی نیز سلطنت را همان «قدرت» می‌داند که اصالتاً به مال تعلق نمی‌گیرد بلکه متعلق آن، تصرف در مال است و چون در این حدیث، متعلق آن حذف شده، مفید عموم بوده و معنای روایت این می‌شود که: مردم بر هرگونه تصرفی در اموالشان قادرند (روحانی ۱۴۱۲ ج ۱۵: ۲۳۰).

۲-۲. اقسام سلطنت

سلطنت در یک تقسیم بندی به «سلطنت ابتدایی» و «سلطنت متفرع بر ملک» تقسیم می‌شود. سلطنت ابتدایی مثل سلطنت شفیع است بر تملک مال شریکش در ازای پرداخت قیمت آن. محقق اصفهانی اظهار می‌دارد که مفاد قاعده تسلط در مورد سلطنت متفرع بر ملک است نه سلطنت ابتدایی (اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۴: ۴۲-۴۱).

از طرفی در یک تقسیم دیگر سلطنت به «سلطنت وضعی» و «سلطنت تکلیفی» تقسیم می‌شود: سلطنت تکلیفی به این معنا است که از جانب شارع، هیچ منع و تحریمی برای تصرفات مالک وجود ندارد؛ و سلطنت وضعی به این معناست که تصرفات مالک نافذ بوده و او بر معامله - از این جهت که معامله‌ای مؤثر در مضمون خودش است - قدرت دارد (اصفهانی ۱۴۰۹ ج ۱۱۴؛ ۱۴۱۸ ج ۱: ۱۰۸).

۲-۳. مفهوم مال

در بیان مفهوم مال نیز نظر واحدی وجود ندارد اما آنچه میان تمامی محققان مشترک است این نکته است که مالیت، یک امر عرفی بوده و تشخیص آن با عرف است. در بیان حقیقت مال گاهی گفته شده: مال چیزی است که در برابر آن مالی پرداخت شود؛ اما این تعریف مبین مفهوم مال نیست [زیرا خود مال در تعریف اخذ شده]؛ زمانی گفته شده: مال در فارسی معادل «پناهگاه» است ولی صحت این مطلب نیز اثبات نگشته است؛ در مواردی گفته شده که مال، یعنی «ارزش دار» و این تفسیر بعید نیست [به همین علت است که آب در کنار رود، مال محسوب نمی‌شود اما دورتر از آن چرا]؛ گاهی نیز گفته شده که مالیت اشیاء

تابع آثار و فواید آن نسبت به عرف و عموم عقلاست و نیاز یکی از افراد بدان به جهت غرضی شخصی موجب نمی‌شود که آن چیز در نظر عقلا مال محسوب شود. در مقابل گروه دیگری بر این باورند که در مالیت شیء همین اندازه که آن چیز متعلق غرض قرار گیرد-هرچند به نحو موجب جزئیة- کفایت می‌کند (گلپایگانی ۱۳۹۹: ۱۴).

نائینی در عبارت جامعی برای مالیت چهار شرط قائل می‌شود:

اول اینکه یا دارای منفعت باشد یا خاصیت. مقصود از منفعت قابلیت انتفاع با بقای عین است مثل سکناى خانه و سواری مرکب. مراد از خاصیت آن دسته از منافعی است که انتفاع از آن موجب از بین رفتن عین می‌شود، مثل سیر شدن مترتب بر نان که متوقف بر از بین رفتن عین آن به سبب خوردن است.

دوم اینکه اقتناء و ذخیره سازی آن به جهت منفعت یا خاصیتش عقلایی باشد و عملی سفهی محسوب نشود. (برخلاف نگه داری شن در شنزار و سنگ در سنگ زار)
سوم: عقلا در مقابل آن مال (ثمن و بهایی) بپردازند (برخلاف آب در کنار رود).
این امور سه گانه مقوم مالیت عرفی هستند.

چهارم: منافع یا خواصی که مقوم مالیت (عرفی) شیء هستند مورد نهی شرعی قرار نگرفته باشند (برخلاف خمر و امثال آن) (نائینی ۱۴۱۳ ج ۲: ۳۶۴).

۴-۲. مفهوم ملک و فرق آن با مال

از برخی عبارات به دست می‌آید که رابطه ملک و مال، رابطه عموم و خصوص من وجه است یعنی برخی چیزها مال هستند؛ اما ملک نیستند مثل کلی قبل از استقرار در ذمه یا معادن و سایر مباحات اصلیه؛ از طرف دیگر برخی چیزها ملک هستند، اما مال نیستند مثل تکه‌های یک ظرف شکسته شده یا یک دانه گندم (رک: اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۳: ۹؛ نائینی ۱۴۱۳ ج ۲: ۳۶۶؛ ۱۴۱۸ ج ۲: ۲۶۳؛ خوبی ۱۳۷۷ ج ۲: ۴؛ امام خمینی ۱۴۲۱ بی تا ج ۳: ۱۱).

بنا به تصریح برخی محققان، قاعده سلطنت اختصاص به ملکیت فردی ندارد و شامل ملک جمعی (نظیر موقوفات عامه) و ملک حکومت نیز می‌شود (مکارم شیرازی ۱۴۱۱ ج ۲: ۳۲).

همچنین این قاعده تمامی اقسام مال از جمله: اموال مادی و اموال غیر مادی (مثل حق تألیف و حق اختراع)، اموال مثلی و قیمی، اعیان و منافع، اموال منقول و غیرمنقول را شامل می‌شود.

۳. مدرک قاعده

در مورد این قاعده به ادله اربعه استناد شده است.

الف) قرآن

اگر چه عنوان قاعده سلطنت در قرآن نیامده اما مضمون بسیاری از آیات منطبق بر مفاد آن است. به طور کلی تمامی آیاتی که بر محترم شمردن اموال مردم، حرمت غضب و ظلم و تعدی به اموال دیگران، امر به صرف اموال در راه‌های خوب و پسندیده، و لزوم حفظ اموال یتیمان، دلالت دارند بیانگر این نکته‌اند که انسان بر اموال خویش تسلط داشته و کسی نمی‌تواند مزاحم این تسلط شده و در اموال دیگران بدون اذن و رضایت مالک، تصرف نماید (رک: مکارم شیرازی ۱۴۱۱ ج ۲: ۱۹).

ب) روایات

معروف‌ترین روایت در این زمینه روایتی است که شیعه و سنی از رسول گرامی اسلام — صلوات الله علیه وآله — نقل کرده‌اند:

در کتاب *عوالی اللالی* آمده است: «وقال النبی صلی الله علیه وآله: «الناسُ مُسَلِّطُونَ علی أموالهم»» (ابن ابی جمهور ۱۴۰۳ ج ۳: ۲۰۸؛ ج ۲: ۱۳۸؛ ج ۱: ۲۲۲) و شیخ طوسی در کتاب *خلاف* می‌نویسد: «روی عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال: «الناس مسلطون علی أموالهم»» (شیخ طوسی ۱۴۰۷ ج ۳: ۱۷۶).

در مورد این روایت به گونه‌های متفاوتی موضع‌گیری شده است.

خویی این روایت را ضعیف و مرسل دانسته و معتقد است چیزی که جابر ضعف آن باشد وجود ندارد؛ چراکه از نظر ایشان اولاً عمل مشهور جابر ضعف سند نیست و ثانیاً به فرض پذیرش این مبنا این احتمال وجود دارد که فتوای مشهور در صحت بیع معاطاتی مستند به این روایت نباشد (خویی ۱۳۷۷ ج ۲: ۹۹، ۱۰۰، ج ۲: ۱۳۶).

سیدمصطفی خمینی این روایت را «مرسله معروف به اشتهار» نامیده (خمینی ۱۴۱۸ ج ۱: ۱۰۰) و بیان می‌دارد که نه صدور این روایت از معصوم ثابت گشته و نه انجبار آن با عمل اصحاب

(خمینی ۱۴۱۸ ج ۱: ۶۳). ایشان در مورد عبارت *سوائر* در زمینه استناد به این قاعده این احتمال را تقویت می‌کند که این قاعده مستند به عرف بوده و روایتی به این مضمون وارد نشده است (خمینی ۱۴۱۸ ج ۱: ۵۳). اما قبلاً بیان کردیم که قبل از *سوائر*، شیخ طوسی در *خلاف* نیز این روایت را نقل کرده و از طریق اهل سنت نیز نقل شده است.

نائینی این روایت را با عنوان: «المرسلة المعروفة بين الفريقين» (نائینی ۱۴۱۸ ج ۱: ۱۵۳). و امام خمینی با عبارت: «المرسلة المشهورة» توصیف می‌کند (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱: ۱۲۲). سید نعمت‌الله جزایری این خبر را مستفیضه می‌داند (جزایری بی تا: ۲۴۸) و سید محمد صادق روحانی، با ذکر این نکته که «برخی ادعای تواتر این روایت را مطرح کرده‌اند به گونه‌ای که به جهت برخورداری از شهرت، حتی در موارد تعارض، بر قاعده لاضرر نیز مقدم است» بیان می‌دارد که ادعای تواتر این روایت سخن غریبی است در حالی که این حدیث، خبر واحدی است که از طریق عامه نقل شده است؛ البته این خبری است که بدان عمل شده و از این رو ضعف آن جبران شده است (روحانی ۱۴۱۲ ج ۱۸: ۴۳۰).

مکارم شیرازی نیز تصریح می‌کند: «این روایت اگرچه مرسل است اما عمل فقهای قدیم و جدید برطبق آن و استناد آنها به این حدیث در ابواب مختلف فقهی، موجب جبران ضعف آن گشته است» (مکارم شیرازی ۱۴۱۱ ج ۲: ۲۱). از کلام صاحب *جواهر* (نجفی ۱۳۶۵ ج ۳۸: ۵۰) نیز به خوبی پیداست که این حدیث مرسل به خاطر عمل اصحاب به درجه‌ای از قوت رسیده که با «حدیث لاضرر» - که مستفیض بوده و از ناحیه شیعه و سنی نقل شده - معارضه می‌کند (مکارم شیرازی ۱۴۱۱: ۲۷).

در این زمینه روایات متعددی وجود دارد که اگرچه مشتمل بر این عنوان نیستند اما متضمن همان مفهوم و معنایند؛ از جمله روایاتی که تصریح می‌کنند صاحب مال تا زمانی که زنده است حق دارد هرکاری که می‌خواهد با مال خودش انجام دهد «أَنَّ لِصَاحِبِ الْمَالِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا شَاءَ، مَا دَامَ حَيًّا...» (حرعاملی ۱۴۱۴ ج ۱۹: ۲۹۷) روایاتی که حرمت مال مسلمان را همچون حرمت خون او می‌شمارند (نوری ۱۴۰۸ ج ۳: ۱۴۵) و مال دیگران را جز در صورت رضایت و طیب نفس آنها حلال نمی‌دانند (نوری ۱۴۰۸ ج ۳: ۱۴۶) و اکل مال دیگران از روی ظلم را خوردن آتش دوزخ می‌دانند (حرعاملی ۱۴۱۴ ج ۱۶: ۵۲، باب ۷۸) و یا کشته شدن در راه حفاظت از مال را به منزله شهادت می‌شمارند (حرعاملی ۱۴۱۴ ج ۱۵: ۴۹) و روایات بسیار زیاد دیگری که

شمارش آنها در این نوشتار مقدور نیست و همگی به طور صریح یا به دلالت التزامی همین معنا را می‌رسانند (برای مطالعه بیشتر رک: مکارم شیرازی ۱۴۱۱ ج ۲: ۳۲-۳۱).

ج) دلیل عقل و بنای عقلا

نزد برخی از محققان دلیل عقل و بنای عقلا مهم‌ترین و قوی‌ترین دلیل این قاعده است. این قاعده قبل از اینکه شرعی باشد، عقلایی بوده و پیوسته از زمان قدیم تا عصر حاضر بنای عقلا بر آن بوده و در این امر فرقی میان ارباب ملل الهی و غیر الهی نیست. حتی کسی که در گفتار منکر این قاعده است در کردار به آن پایبند بوده و برای انسان این حق را قائل است که در ملک خویش هر گونه تصرفی که بخواهد انجام دهد مگر تصرفی که شرع یا قوانین معتبر از آن منع کرده باشند. حتی می‌توان گفت این قاعده قبل از اینکه عقلایی باشد، فطری بوده و ریشه در اعماق فطریات عقلا دارد (مکارم شیرازی ۱۴۱۱ ج ۲: ۲۹).

جزایری این قاعده را با عبارت: «المطابق لقضية العقول المتلقى بين طوائف الاسلام بالقبول» توصیف می‌کند (جزایری بی تا: ۳۴۷)؛ محقق اصفهانی این قاعده را مستفاد از عرف می‌داند (اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۳: ۸۵) و مرحوم بجنوردی این قاعده را امضایی دانسته و علت را اینگونه بیان می‌کند: «چرا که عرف و عقلا، مالک را مسلط بر مال خویش می‌دانند» (موسوی بجنوردی ۱۳۷۷ ج ۵: ۲۲۱).^۱

د) اجماع

بر مدلول این قاعده، بین فقهای شیعه و سنی تسالم و اتفاق حاصل گشته و هیچ خلاف و اشکالی در مورد آن وجود ندارد. افراد متعددی را می‌توان یافت که بر وجود اجماع بر این قاعده تصریح کرده‌اند (مقدس اردبیلی ۱۴۰۳ ج ۹: ۲۱۴؛ بحرانی بی تا ج ۲۲: ۶۰۴؛ مصطفوی ۱۴۱۷: ۱۳۸؛ مکارم شیرازی ۱۴۱۱ ج ۲: ۲۹).

۱. افراد دیگری را نیز می‌توان نام برد که بر عقلایی بودن این قاعده تأکید ورزیده‌اند از جمله: شیخ مرتضی حائری (۱۴۱۸: ۷۲۲) مرحوم کلانتر در پاورقی بر کتاب غضب شرح لعمه (شهادت ثانی ۱۴۰۳ ج ۷: ۱۱) و مصطفوی (۱۴۱۷: ۱۳۷).

۳. مفاد ایجابی قاعده

مفاد ایجابی قاعده این است که مالک بر مال خودش تسلط دارد. اما اینکه مراد از آن چیست، اتفاق نظر وجود ندارد. اینک به مهم ترین نظریات مطرح شده اشاره می کنیم.

(۱) قاعده کما و کیفاً مشرع است؛

(۲) قاعده صرفاً از نظر کمی مشرع است نه کیفی؛

(۳) قاعده صرفاً در مقام بیان عدم محجوریت مالک و اثبات سلطنت او در موارد مشروع است و اساساً مشرع نیست.

بر این مبنا اگر در مشروعیت نوع یا صنف خاصی از تصرفات شک کردیم نمی توانیم به این حدیث استناد کنیم.

(۴) مفاد قاعده صرفاً بیان این نکته است که دیگران نمی توانند در اموال مالک تصرف کنند مگر به اذن او (مفاد سلبی قاعده).

اینک به بررسی این نظریات می پردازیم.

۳-۱. قاعده کما و کیفاً مشرع است

به عبارت دیگر، عمومیت قاعده هم به اعتبار نوع تصرفات است و هم اصناف یک نوع؛ و به عبارت سوم، قاعده مشروعیت مسببات و اسباب را اثبات می کند. برای روشن شدن این نظریه باید مقصود از عبارات آن را توضیح داد.

الف) توضیح نظریه

مقصود از مشرع بودن قاعده سلطنت این است که این قاعده می تواند مشروعیت تصرفات مالک را اثبات کند و به عبارت دیگر، شارع با تأسیس یا امضای این قاعده خواسته است تا مشروعیت تصرفات مالک را بیان کند. اما در فرض مشرع بودن دامنه این مشروعیت بخشی تا کجاست؟ آیا صرفاً در کمیت تصرفات و به تعبیر برخی در انواع تصرفات است یا شامل کیفیت تصرفات و به تعبیر برخی اصناف تصرفات نیز می شود؟ هر یک از انواع معاملات (بیع، اجاره، هبه، قرض و...) انواع تصرفات محسوب می شوند و اگر شک شود که مالک تسلط بر یکی از این انواع را داراست یا نه، شک در نوع تصرف و کمیت آن است. اما هر

یک از این انواع، ممکن است خود به اشکال متفاوت و با اسباب مختلفی انجام شود و از این رو هر نوعی دارای اصناف متعددی است و به تعبیری با کیفیت‌های مختلفی صورت می‌گیرد. مثلاً بیع ممکن است معاطاتی باشد یا غیر معاطاتی؛ نقدی باشد یا نسیه و....

در مواردی که شک در اعتبار جزء یا شرطی باشد شک در کیفیت و صنف تصرف است. این مسئله گاهی به گونه دیگری نیز تعبیر می‌شود: مشروعیت بخشی قاعده تسلیط، در فرض مشرع بودن، آیا تنها شامل مسیبات است یا به اسباب به کار گرفته شده از طرف مالک نیز مشروعیت می‌بخشد؟

به عنوان مقدمه باید گفت: در مورد معاملات باید اسباب و مسیبات را از یکدیگر تفکیک کرد. در بیع، انتقال ملکیت عین «مسیب» است؛ و ایجاب و قبول، «سبب» محسوب می‌شود. در اجاره «انتقال ملکیت منافع»، و در نکاح، رابطه زوجیت مسبب است. این نکته را نیز تذکر می‌دهیم که در اصول فقه، این بحث مورد اختلاف است که آیا الفاظ معاملات برای اسباب وضع شده‌اند یا برای مسیبات.

در مورد مشرع بودن قاعده تسلیط اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند این قاعده اساساً مشرع نیست. گروهی معتقدند تنها از نظر کمی و نوع تصرفات مشرع است؛ اما نمی‌تواند اسباب به کار گرفته شده در عرف و از طرف مالک را مشروعیت بخشد؛ و دسته‌ای قائلند که این قاعده کماً و کیفاً مشرع است.

طبق نظریه اخیر مفاد قاعده این است که مالک، از تمامی تصرفات متداول در عرف برخوردار بوده و از این رو تصرفات عرفی به عنوان تصرفات شرعی، و اسباب تصرفات عرفی به عنوان اسباب تصرفات شرعی محسوب می‌گردند. از این رو اگر عرف، تصرف خاصی را حق مالک بداند و سبب خاصی را برای انجام تصرفی خاص، معتبر شمارد، از نظر شرعی نیز این تصرف صحیح، و این سبب معتبر است. پس در موارد شک در اصل یک تصرف خاص یا کیفیت آن، می‌توان به این قاعده تمسک کرد. مثلاً اگر شک کنیم که آیا مالک حق تملیک مالش را به غیر داراست (شک در کمیت و نوع تصرف) و یا می‌دانیم که او این حق را داراست اما شک داریم که آیا می‌تواند بدون لفظ و به گونه معاطاتی تملیک نماید (شک در کیفیت تصرف و صنفی از یک نوع خاص) می‌توانیم به این قاعده تمسک کرده و در مورد اول جواز و صحت تملیک و در مورد دوم جواز و صحت تملیک معاطاتی را استفاده نمود.

لازم به ذکر است که سید مصطفی خمینی این نظریه را به مشهور نسبت می‌دهد (ب ۱۳۷۶: ۱۰) و افرادی نظیر سید محمد کاظم یزدی (۱۳۷۸ ج ۱: ۶۹)، و محمد حسین اصفهانی (۱۴۱۸ ج ۱: ۱۰۸) به شکل مبسوطی آن را مطرح کرده و پذیرفته‌اند.

(ب) استدلال بر این نظریه:

در کلام فقها می‌توان چندین استدلال را بر این نظریه ردیابی کرد که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

دلیل اول: «پذیرش معاملات عرفی» مستلزم «پذیرش اسباب عرفی آن معاملات» است. سید محمد کاظم یزدی در مورد دلالت حدیث تسلط بر صحت معاطات، به ملازمه بین «پذیرفتن معاملات عرفی» و «پذیرفتن اسباب عرفی آن معاملات» استناد می‌کند. خلاصه سخن ایشان این است که: مقصود از حدیث تسلط بیان سلطنت مالک به شکل متعارف و متداول بین مردم است. به عبارت دیگر، ظاهر حدیث آن است که شارع، مالک را بر تمام تصرفاتی که در عرف بین مردم متداول است مسلط کرده است. لازم این سخن آن است که شارع اسباب عرفی آن معاملات را نیز به رسمیت شناخته باشد؛ پس اسباب عرفی، شرعیت می‌یابند. به بیان دیگر اینکه شارع، معاملات عرفی نظیر بیع معاطاتی را به رسمیت شناخته است مستلزم آن است که اسباب عرفی (نظیر ایجاب و قبول فعلی) را نیز به رسمیت شناخته باشد (یزدی ۱۳۷۸ ج ۱: ۶۹).

دلیل دوم: ترخیص وضعی مستلزم پذیرفتن اسباب است.

محقق اصفهانی معتقد است «شارع در حدیث تسلیط، تصرفات مالک را ترخیص تکلیفی و وضعی کرده و در ترخیص وضعی، اسباب نیز لحاظ می‌شوند». ایشان در رد کلام شیخ انصاری - که دلالت قاعده تسلط را تنها در حقیقت و نوع معاملات (ونه اصناف یک نوع) و در کمیت تصرفات (ونه کیفیت آن) می‌داند - عبارتی دارد که می‌توان از آن دو دلیل استخراج کرد. یک دلیل ایشان ناظر به همین مطلب است و خلاصه آن بدین قرار است:

ماهیت سلطنت امری است که از ترخیص تکلیفی و وضعی انتزاع می‌شود و قوام سلطنت بر این دو است؛ بلکه در معاملات، قوی‌ترین جهت و آشکارترین حیثیت، همان ترخیص

وضعی است. مفهوم ترخیص وضعی این است که تصرفات مالک، مؤثر و صحیح و نافذ است. پس وقتی شارع در مقام ترخیص تکلیفی و وضعی تصرفات مالک است، ضرورتاً اسباب را نیز -اصالتاً یا به تبع مسیبات- لحاظ کرده است؛ و از این روست که تصرفات مالک دارای نفوذ و اثر است (اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۱: ۱۰۸).

دلیل سوم: اطلاق حدیث، شامل تمامی تصرفات عرفی می‌شود.

برعکس استدلال‌های قبلی که در آنها به لازمه اطلاق استناد شده بود، در این استدلال به خود اطلاق استناد شده است؛ زیرا این تسلط شامل تمامی تصرفات عرفی مالک شده و تفاوتی میان تصرف در نوع معامله یا صنف خاصی از آن وجود ندارد.

سید محمد صادق روحانی، بیان می‌دارد:

تسلط ثابت شده در قاعده، دارای اطلاق افرادی بوده و تمامی تصرفات را در بر می‌گیرد؛ از این رو اگر در مورد جواز فرد خاصی از تصرفات مثل خوردن تردید شود به این حدیث تمسک می‌شود؛ و سر مطلب آن است که سلطنت همان قدرت است و روشن است که قدرت به مال تعلق نمی‌گیرد بلکه به تصرف در مال تعلق می‌گیرد. [پس در این حدیث متعلق قدرت و سلطنت، حذف شده است] و حذف متعلق، افاده عموم می‌کند؛ پس معنای نبوی این می‌شود که افراد بر هر گونه تصرفی در اموال خود قادر بوده و اختصاص دادن آن به نوع خاصی از آن بلاوجه خواهد بود (روحانی ۱۴۱۲ ج ۱۵: ۲۳۱-۲۳۰، ۱۴۱۸ ج ۳: ۶۳).^۱

ظاهراً کلام محقق اصفهانی نیز ناظر به همین دلیل است؛ زیرا از نظر ایشان تمامی تصرفات معاملی، متعلقات سلطنت هستند و حصه‌ای از سلطنت مالک محسوب می‌شوند. در این بحث، تفاوتی میان انواع یا اصناف معاملات نیست و همگی این تصرفات، حصه‌ای از سلطنت مالک محسوب می‌شوند. مثلاً بیعی که به صورت بیع معاطاتی تحقق یافته حصه‌ای از طبیعت بیع است، و سلطنت بر بیع نیز، بخشی از سلطنت مالک بر مالش است. پس هم سلطنت بر اصل بیع (انواع معاملات) و هم سلطنت بر شکل خاصی از بیع نظیر بیع معاطاتی (اصناف معاملات) همگی حصه‌ای از طبیعت سلطنت محسوب می‌شوند (ر.ک: اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۱: ۱۰۸).

ظاهر کلام سید مصطفی خمینی این است که این نظریه مورد قبول مشهور بوده و با استناد به همین نظر، معاملات معاطاتی را صحیح می‌دانسته‌اند. طبق استدلال مشهور، نیازی نیست که به ملازمات استناد شود بلکه از خود اطلاق سلطنت، می‌توان جواز این تصرفات را استفاده کرد؛ زیرا خود «جعل مال در برابر مال دیگر به هدف نقل اعتباری» یکی از تصرفات مالک در مال خودش است که به حکم حدیث، مالک مسلط بر آن است (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۰).

ج) اشکالات وارد شده به این نظریه

به این نظریه چند اشکال وارد شده است که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

اشکال اول: حدیث سلطنت صرفاً بیانگر یکی از ارکان نفوذ معاملات (سلطنت بر مال و نقل و انتقال آن) است و ناظر به رکن دیگر (رعایت مقررات عقلایی و قانونی و استفاده از اسباب صحیح نقل و انتقال) نیست.

امام خمینی معتقد است اساساً قاعده تسلیط ناظر به اسباب نقل و انتقال و مقررات راجع به نفوذ معاملات نیست. علت این است که نفوذ معاملات در نزد عرف، متوقف بر دو چیز است: اول سلطنت مالک بر مالش؛ پس معاملات مجنون و طفل غیرممیز نافذ نیست چون این افراد نزد عقلا سلطنت ندارند. دوم واقع شدن معامله بر طبق مقررات عقلایی؛ بنابراین بیع مجهول مطلق به مجهول مطلق نافذ نیست؛ اما نه به جهت قصور در سلطنت بلکه به خاطر عدم رعایت مقررات عقلایی. پس سلطنت افراد بر اموال خود، امری است و لزوم رعایت قوانین، امر دیگری است. این قوانین ناشی از سلطنت مالک یا از شئون آن سلطنت نمی‌باشند بلکه قواعدی هستند که جهت تنظیم امور و سد باب هرج و مرج در جامعه به وجود آمده‌اند. پس افراد نسبت به اموال خویش مسلطند، اما نسبت به قوانین تابعند نه مسلط؛ یعنی سلطنت دارند که هر نقل و انتقالی را که می‌خواهند انجام دهند اما تسلطی بر اسباب نقل و انتقال ندارند؛ چون این اسباب از شئون تسلط بر اموال محسوب نمی‌شوند [و تابع مقرراتند] (قدیری، ۱۴۱۸: ۴۳).

نقد و بررسی این اشکال

در بررسی این نظر باید گفت: اگر منظور این است که «اثبات تسلط بر مال، با ثبوت قیود و شرایط خاصی برای تصرف، منافاتی ندارد و ممکن است تصرف مالک مقید به شرایط و

مقررات خاصی باشد؛ ما نیز این مطلب را صحیح می‌دانیم و معتقدیم که مفاد این قاعده در حکم عام یا مطلق است و روشن است که هر عام و مطلق، حدود و قیودی داشته که این عموم و اطلاق را محدود نموده‌اند. در اصول نیز بیان شده که تمسک به عام قبل از فحص و یأس از مخصص صحیح نیست و لازم است در مورد عمومات و اطلاقات، به دنبال مخصص و مقید گشت. اما پس از فحص می‌توان به عموم و اطلاق آن تمسک کرده و حکم موارد مشکوک را دریافت کرد.

بنابراین اینکه مالک باید مقررات و شروطی را رعایت نماید به این جهت است که ادله اثبات این مقررات، سلطنت مالک را تخصیص زده‌اند و روشن است که پس از تخصیص، مالک هیچ تسلطی بر این مقررات نداشته و ملزم به رعایت آنهاست. پس مشرع بودن این قاعده و امضای اسباب عرفی مخصوص به موارد مشکوک است؛ مثلاً اگر نوع یا صنف خاصی وجود نداشته باشد و به عبارتی در موارد مشکوک است؛ مثلاً اگر نوع یا صنف خاصی از معاملات در عرف رایج گردد که تحت هیچ یک از معاملات شرعی جای نگیرد و دلیلی نیز بر فساد آن وجود نداشته باشد، می‌توان به این قاعده تمسک کرده و صحت آن را استنباط نمود.

اما اگر منظور اشکال کننده این است که «از این روایت نمی‌توان مشروعیت و اعتبار اسباب عرفی را استنباط نمود» قبلاً بیان کردیم چنین استنباطی صحیح است و عقلاً و عرفاً تریخ تکلیفی و وضعی جمیع تصرفات، و به تعبیری امضای تصرفات و معاملات عرفی، مستلزم اعتبار اسباب آن است.

اشکال دوم: تسلط بر مسببات به معنای تسلط بر اسباب نیست

سید محمد روحانی در توضیح این نظر خود اظهار می‌دارد که: قدرت وقتی به مسبب نسبت داده شود، هیچ نظر و دلالتی بر اینکه چه اموری اسباب و شرایط لازم برای آن مسبب هستند ندارد. قدرت بر مسبب، منافی این مطلب نیست که چیز خاصی سبب و اثرگذار نباشد یا چیز دیگری شرط اثرگذاری باشد. مثلاً قدرت شخصی بر قتل دیگری، منافاتی ندارد که مثلاً چوب، گُشده نباشد یا برای تحقق قتل شرایطی از جمله اصابت ابزار قتل با بدن شخص دیگر معتبر نباشد. قدرت بر احراق نیز همین گونه است و قدرت بر تصرف در اموال و نقل و انتقال آنها نیز همین شکل را دارد. پس قدرت داشتن بر تملیک مال به غیر، ناظر به این نیست که چه

چیزهایی آن را محقق می‌سازند و چه اسباب و شرایطی دارد (روحانی بی تاج ۱: ۴۹). [یعنی برای قتل، احراق، یا تملیک باید از اسباب طبیعی و قانونی هر یک استفاده کرد و این اسباب به اختیار انسان تعیین نمی‌شوند و تغییر نمی‌کنند].

نقد و بررسی این اشکال

این اشکال صحیح نیست؛ زیرا مقایسه امور اعتباری با امور تکوینی صحیح نیست. اگر شارع به کسی اجازه تصرف در امور تکوینی دهد، اجازه او مستلزم رفع قیود و شرایط تکوینی نیست؛ چرا که اساساً در مقام تشریح، صرفاً امور اعتباری رفع و وضع می‌شوند و رفع و وضع امور تکوینی تابع شرایط و اسباب خودش است نه تابع وضع و تشریح. پس اگر به کسی گفته شود: «تو مسلط بر این چوب‌ها بوده و می‌توانی آنها را آتش بزنی»؛ این ترخیص صرفاً بیانگر رفع موانع اعتباری و قانونی است و اساساً ناظر به شرایط و موانع تکوینی آتش زدن نیست چون آتش زدن از امور تکوینی است. اما در امور تشریحی و اعتباری مطلب به گونه دیگری است. اگر به کسی گفته شود: «تو مسلط بر مالت بوده و می‌توانی هر گونه تصرفی در آن انجام دهی»، مدلول این ترخیص آن است که تمامی موانع و شرایط اعتباری و قانونی از پیش پای مالک برداشته شده و او آزادانه و بدون هیچ محدودیتی، می‌تواند هر گونه تصرفی در مال خودش انجام دهد. روشن است که در این موارد اگر به مالک گفته شود: «البته تو در تصرفات خویش باید فلان شرط اعتباری را رعایت کرده و فلان مانع قانونی را برطرف نمایی»؛ این سخن با ظهور جمله اول مخالف بوده و از این رو آن را تخصیص یا تقیید می‌زند. اما این سخن در مورد شروط و موانع تکوینی مطرح نیست و ذکر این امور مخالف ظهور جمله اول نیست؛ چرا که اساساً امور تکوینی، تخصصاً خارج بوده و اصلاً ظهوری برای جمله اول در مورد این امور منعقد نمی‌گردد که بخواهیم از آن دست برداریم. به عبارت دیگر، ترخیص مطلق در امور تشریحی و اعتباری، دلالت بر ترخیص اسباب و شرایط نیز دارد؛ چون اسباب و شرایط آنها نیز خود اموری اعتباری و قراردادی‌اند؛ اما ترخیص در امور تکوینی دلالت بر ترخیص اسباب و شرایط ندارد چون این اسباب و شرایط، اموری تکوینی و حقیقی‌اند و تابع جعل و قرارداد نیستند.

اشکال سوم: لازمهٔ مشروع دانستن قاعدهٔ سلطنت، مشروع دانستن بسیاری از محرمات و جرایم [و نافذ دانستن بسیاری از معاملات باطل] است.

این اشکال، اشکالی است که خویی بر این نظریه وارد می‌داند. خوردن، آشامیدن و پوشیدن بسیاری از محرمات، به صرف اینکه مملوک متصرف هستند حلال می‌شود و...؛ زیرا نسبت بین دلیل سلطنت و ادلهٔ بعضی از محرمات عموم و خصوص من وجه است و از این رو در مورد اجتماع (تصرفات مالکانه‌ای که حرامند) تعارض و تساقط می‌کنند و طبق قاعده باید به اصل اباحه رجوع شود در حالی که بطلان این مطلب آشکار و ضروری است. بنابراین این نظریه قابل پذیرش نیست (خویی ۱۳۷۷ ج ۲: ۱۰۰).

نقد و بررسی این اشکال

به نظر می‌رسد این اشکال نیز قابل پاسخ باشد چرا که:

لازمهٔ این نظر مشروعیت هیچ یک از محرمات الهی نیست؛ زیرا حکمی که به وسیلهٔ آن ثابت می‌شود برگرفته از اطلاق یا عموم روایت است و روشن است در مواردی که حکمی از جانب شرع - به مقتضای عقل یا نقل - به ما برسد که بر خلاف این عموم یا اطلاق باشد از باب تقدم خاص بر عام یا قید بر اطلاق، یا نص بر ظاهر یا اظهر بر ظاهر مقدم خواهد بود (و در تضعف بودن ظهور قاعده تسلط نسبت به ادله محرمات یا اجزا و شرایط همین بس که اساساً برخی فقها برای این قاعده ظهوری در عموم یا اطلاق قائل نیستند). بنابراین، هیچ تعارض مستقری که مستلزم تساقط باشد وجود ندارد. بدون شک ادلهٔ محرمات و ادلهٔ شروط در معاملات و غیره، مخصص (و یا بر طبق نظریه مختار، وارد بر) این قاعده هستند.

۲-۳. قاعده صرفاً از نظر کمی مشرع است نه کیفی

به عبارت دیگر، عمومیت قاعده به اعتبار نوع تصرفات است نه اصناف یک نوع؛ و به عبارت سوم، قاعده مشروعیت مسببات را اثبات می‌کند نه اسباب را.

دومین نظر در مورد مفاد ایجابی قاعده، وجهی است که ظاهراً شیخ انصاری برای اولین بار به طور مبسوط و با تفصیل مطرح کرده است. وی در مورد تمسک به این قاعده برای تصحیح معاطات می‌نویسد:

حدیث نبوی دلالتی بر مدعا ندارد؛ زیرا عموماً همیشه به اعتبار انواع سلطنت است و از این رو در مواردی مفید است که شک شود آیا نوع خاصی از سلطنت برای مالک ثابت است یا خیر؟ اما هنگامی که به طور قطع می‌دانیم که سلطنت خاصی - نظیر تملیک مال به غیر - در حق مالک نافذ است اما شک شود که آیا این تملیک خاص صرفاً با «تعاطی همراه با قصد» صورت می‌گیرد یا وجود قولی که دال بر آن باشد نیز ضروری است؟ در این صورت دیگر نمی‌توان برای اثبات سبب معاطات نسبت به تملیک شرعی به عموم تسلط افراد بر اموالشان استدلال کرد (انصاری ۱۴۲۰ ج ۳: ۴۱).

خوبی در تبیین نظر شیخ می‌نویسد:

عموم حدیث صرفاً به اعتبار انواع سلطنت - مثل بیع و اجاره و هبه و صلح و امثال آن - است، اما اگر مقدار و کمیت سلطنت را بدانیم به این صورت که قطع داشته باشیم که در حق شخصی، سلطنت خاصی - مثل فروختن مالش به دیگری - نافذ است ولی در کیفیت این سلطنت شک داشته باشیم؛ یعنی مثلاً شک داشته باشیم که این بیع آیا با تعاطی (به صورت معاطاتی) حاصل می‌شود یا وجود قول دال بر آن ضروری است؟ در این صورت دیگر جایز نیست که برای اثبات مشروعیت معاطات، به دلیل سلطنت تمسک نماییم. با این توضیح، تفاوت میان این نظر و نظر قبلی روشن می‌شود؛ چرا که عمودیت در وجه اول، به اعتبار کمیت و کیفیت است، اما در وجه دوم فقط به اعتبار کمیت است (خوبی ۱۳۷۷ ج ۲: ۱۰۲). اشکالات این نظر در بررسی نظریه بعدی روشن خواهد شد.

۳-۳. قاعده سلطنت مشرع نیست

به عبارت دیگر، قاعده هیچ گونه عمومیتی به اعتبار نوع تصرفات یا اصناف یک نوع ندارد؛ و به عبارت سوم، نه مشروعیت مسببات را اثبات می‌کند و نه مشروعیت اسباب را.

بر این اساس، مفاد این نظریه این است که دلیل سلطنت اساساً در مقام مشروعیت بخشیدن به تصرفات مالک یا اسباب عرفی آن نمی‌باشد؛ بلکه صرفاً برای بیان این نکته است که مالک در موارد مشروع، تسلط بر مالش داشته و می‌تواند هر یک از تصرفات مشروع را - که قبلاً مشروعیت آن ثابت گشته - در مالش انجام دهد. به عبارت دیگر این قاعده در قبال «حجر

مالک» بوده و در صدد اثبات این مطلب است که مالک، محجور نبوده و مجاز به تصرف است؛ پس این قاعده اساساً ناظر به عقد و کیفیت و اسباب آن نیست.

کسانی نظیر خوئی (خوئی ۱۳۷۷ ج ۲: ۱۰۲)، آخوند خراسانی (طهوری ۱۴۱۹ ج ۱: ۱۰۸)، شیخ الشریعه اصفهانی (۱۳۹۸: ۹۸)، و گلپایگانی (گلپایگانی ۱۳۹۹: ۱۳۰؛ ۱۳۸۳: ۲۱) این نظر را دارند. بر این مبنا اگر در مشروعیت نوع یا صنف خاصی از تصرفات شک کردیم نمی‌توانیم به این قاعده استناد کنیم.

مرحوم آخوند نیز سخن شیخ انصاری را به نقد کشیده و بیان می‌دارد: حتی قاعده تسلیط نسبت به نوع سلطنت نیز عمومیت ندارد؛ و از این رو در مواردی که در مشروعیت تصرف خاصی تردید داشته باشیم نمی‌توانیم بدان استناد کنیم (طهوری ۱۴۱۹ ج ۱: ۱۰۸).

امام خمینی نیز پس از بیان اینکه در نفوذ معاملات دو شرط لازم است؛ یکی تسلط مالک و دیگری رعایت مقررات، و بیان اینکه دلیل سلطنت صرفاً ناظر به شرط اول بوده و دلالتی بر شرط دوم ندارد تصریح می‌کند: این سخن در صورتی است که اطلاق را در حدیث نبوی بپذیریم؛ اما اگر معتقد باشیم که اطلاقی وجود ندارد و حدیث صرفاً برای جعل سلطنت در مقابل حجر آمده و مقصود از آن این است که افراد در تصرفات مسلط هستند نه محجور در، در این صورت امر، واضح‌تر است. و شاید منظور محقق خراسانی نیز همین بوده باشد... و خواننده آگاه است که محقق خراسانی در صدد بیان عدم اطلاق در روایت (از حیث عقد و کیفیت آن) است (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱: ۱۲۲).

نقد و بررسی این نظریه

به این نظریه اشکالات متعددی شده است.

سید یزدی این وجه را صرفاً ادعایی بدون شاهد می‌داند و معتقد است اگر قرار باشد امثال این ادعاها پایان بخش کلام باشند می‌توان به بسیاری از اطلاقات مسلم، اشکال کرد (روحانی بی تا ج ۱: ۴۹؛ ر.ک: یزدی ۱۳۷۸ ج ۱: ۶۹).

سید محمد صادق روحانی بیان می‌دارد: اشکال این نظر آن است که حمل سلطنت - که عبارت است از قدرت بر تصرفات به طور مطلق - بر اراده عدم محجوریت - یعنی عدم مانع از تصرف - خلاف ظاهر است (روحانی ۱۴۱۲ ج ۱۵: ۲۳۰).

محقق اصفهانی در رد نظر محقق خراسانی به بیان مقدمه‌ای می‌پردازد بدین شکل که: عدم نفوذ تصرف گاهی به جهت عدم ملک است؛ زمانی به جهت عدم مشروعیت اصل تصرف است؛ در مواردی به خاطر عدم نفوذ سبب از نظر شرع است (مثل منابذه و ملامسه و معاطات در نظر کسی که آن را سبب شرعی نمی‌بیند) و گاهی به جهت وجود مانعی مثل سفه، صغر، جنون یا فلس است.

سپس در عبارت دقیقی بیان می‌کند: ظاهر نبوی «الناس مسلطون علی اموالهم» آن است که سلطنت برای افراد، به جهت اضافه مال به آنها ثابت گشته است [یعنی چون مال، مال آنهاست بر آن سلطنت دارند و به تعبیری مالک بودن بر مال، مقتضی سلطنت است] و حکم کردن به مقتضا - به استناد ثبوت اقتضایی یا فعلی مقتضی آن به جهت عدم مانع - امری معقول است ولی حکم به عدم مانع به استناد ثبوت مقتضی، امری غیر معقول است؛ پس معنا ندارد که دلیل سلطنت را بر غیر محجور بودن مالک - در مقابل محجور بودن به اسباب حجر - حمل نماییم، با وجود اینکه عدم محجوریت، به ثبوت مقتضی - یعنی اینکه مال، مال اوست - مستند نمی‌باشد (اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۱: ۱۱۰).

گلیایگانی پس از بیان سخن محقق اصفهانی مبنی بر اینکه «تسلیط عبارت است از اعطای قدرت بر تصرف، و این بدان معناست که شارع تمامی تصرفات متعارفه بین مردم را امضا کرده و آثاری را که ایشان مترتب بر آن می‌کنند مترتب کرده است؛ پس مراد از تسلیط همان امضا است و آنچه مورد امضا قرار گرفته همان تصرفات وضعی و تکلیفی به تمامی انواع و اقسام و اصنافی است که میان مردم متداول است» تصریح می‌نماید که این سخن دافع نظریه محقق خراسانی است که معتقد بود حدیث سلطنت فقط برای بیان عدم محجوریت مالک است و حتی بر نوع مورد تردید نیز دلالت ندارد (گلیایگانی ۱۳۹۹: ۷۲).

نائینی بیان می‌دارد: مناقشه در دلالت حدیث سلطنت غیر مسموع است؛ زیرا هیچ قصوری در عمومیت الناس یا اطلاق سلطنت وجود ندارد و اقتضای مقابله جمع به جمع، آن است که هر کسی به هر شکلی از اشکال سلطنت مسلط بر مال خودش باشد (نائینی ۱۴۱۸ ج ۱: ۱۵۳).

۳-۴. صرف بیان اینکه دیگران نمی‌توانند در اموال مالک تصرف کنند مگر با اذن او (مفاد سلبی قاعده)

نظریه چهارم نظری است که گلبایگانی صرفاً به عنوان یک احتمال مطرح می‌نماید: احتمال دیگر آن است که این حدیث به معنای حدیث دیگری باشد که می‌گوید: «برای هیچ کس جایز نیست که در مال دیگری تصرف نماید مگر به اذن او»؛ یعنی افراد فقط بر مال خودشان تسلط دارند و نه اموال دیگران. بنابراین عبارت اطلاقی ندارد و در مقام بیان اقسام و انواع تسلط نیست (گلبایگانی ۱۳۹۹: ۷۳).

با بیانات گذشته به خوبی پیداست که نمی‌توان به این معنا ملتزم شد. دلیل سلطنت معنای گسترده‌تری داشته و به صرف چنین احتمالاتی نمی‌توان دست از ظهور آن برداشت.

۴. مفاد سلبی قاعده تسلیط

آنچه تا به حال در مورد قاعده تسلیط بحث کردیم راجع به مفاد ایجابی آن بود، یعنی اینکه مالک حق دارد در مال خود هرگونه تصرفی انجام دهد. اما مفاد قاعده منحصر به مفهوم ایجابی آن نیست بلکه دارای مفاد سلبی نیز هست.

مفاد سلبی این قاعده این است که دیگران بر مال مالک سلطنت نداشته و از این رو هیچ کس بدون اجازه مالک، حق تصرف در ملک او را ندارد.

مهم‌ترین ثمره اثبات این مطلب، اثبات لزوم در معاملات است.

مفاد سلبی قاعده مورد پذیرش همگان نبوده کما اینکه مثبتین مفاد سلبی در نحوه اثبات این مطلب راه یکسانی را نپیموده‌اند.

برای اثبات مفاد سلبی قاعده چند راه مطرح شده است:

۱. استفاده از اطلاق سلطنت و اقتضای سلطنت تامه و اینکه تصرف غیر، بدون اذن مالک مزاحم سلطنت تامه مالک است و یکی از انحای سلطنت آن است که مالک بتواند دیگری را از تصرف در مالش منع نماید (انصاری ۱۴۲۰ ج ۳: ۵۳؛ نائینی ۱۴۱۸ ج ۱: ۱۵۳).

۲. بنای عقلا در اینکه مالک حق دارد دیگران را از تصرف در مال خودش منع کند (موسوی بجنوردی ۱۳۷۷ ج ۵: ۲۲۲).

۳. استفاده از مدلول مطابقی به این معنا که حتی پس از تصرف غیر در مال مالک، باز هم مالک بر مال سلطنت داشته و از این رو تصرف غیر بی اثر است (اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۴: ۴۱).

۴. انتفای مقتضی سلطنت نسبت به غیر مالک. مقتضی سلطنت، مالکیت است و چون مالکیت غیر نسبت به مال، منتفی است پس سلطنت نیز منتفی است (اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۴: ۴۱).

برخی معتقدند از آنجا که این استدلال مبتنی بر مفهوم وصف یا حصر است مورد خدشه است (روحانی بی تاج ۱: ۵۳)؛ اما ظاهراً این استدلال مبتنی بر مفهوم علت بوده و از باب انتفای علت است؛ زیرا همان گونه که در کلام محقق اصفهانی ذکر شد، از خود حدیث می توان فهمید که علت و مقتضی سلطنت، مالک بودن است.

۵. قلمرو قاعده

آنچه تاکنون مورد بحث و بررسی واقع گردید، تسلط مالک بر اموال خویش بود. اما از برخی عبارات به دست می آید که قلمرو این قاعده منحصر به اموال نبوده و حقوق و انفس را نیز در برمی گیرد یعنی «الناس مسلطون علی اموالهم و حقوقهم و انفسهم». در بسیاری از عبارات نیز «تسلط بر املاک» مطرح گشته است.

۵-۱. تسلط بر املاک

تسلط بر املاک بیشتر در میان متقدمان مطرح شده است و عبارت «الناس مسلطون علی أملاكهم» به کرات در کتب ایشان آمده است (شیخ طوسی ۱۳۸۷ ج ۳: ۲۷۲؛ ابن ادریس ۱۴۱۱ ج ۲: ۳۸۲، ۴۵۲؛ ج ۳: ۱۴؛ فاضل آبی ۱۴۰۸ ج ۲: ۱۹).

رابطه مال و ملک عموم و خصوص من وجه است. به عنوان مثال امور کم ارزش و بی فایده اگرچه مال نیستند اما ممکن است به ملکیت کسی در آمده و از این رو مالک، تسلط بر آن داشته و کسی حق تصرف عدوانی در آن را ندارد.

با توجه به آنچه در مورد تسلط بر اموال بیان شد، پذیرش تسلط بر املاک بسیار آسان و هموار است. مهم ترین دلیل تسلط انسان بر املاک خویش، همان بنای عقلاست که مورد تأیید عقل و فطرت است.

۲-۵. تسلط بر انفس

در بسیاری از کلمات مسئله تسلط انسان بر نفس خویش مطرح شده است (از جمله رک: خویی ۱۴۱۸ ج ۲۳: ۳۱؛ گلپایگانی ۱۳۸۳: ۲۱؛ ۱۴۰۱ ج ۱: ۲۳۹، ج ۲: ۴۰) مراجعه به کتب فقهی نشان می‌دهد که علمای متأخر با این قاعده معامله مسلمات کرده و در اصل آن هیچ اختلافی ندارند. این نحو از تسلط اگرچه در آیه یا روایتی با این عنوان ذکر نشده اما مضمون آن امری وجدانی (خویی ۱۳۷۷ ج ۶: ۲۱۷)، و عقلایی (مکارم شیرازی ۱۴۱۱ ج ۲: ۳۶) است که در تمامی ملل و نحل - اعم از اینکه ملتزم به شریعت بوده یا نبوده‌اند - مورد عمل واقع گردیده (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۴: ۱۹۵)، اولویت قطعی (خویی ۱۳۷۷ ج ۶: ۲۱۷) و فحوای سلطنت بر مال (حکیم بی تاج ۱۰: ۱۷) نیز آن را اثبات می‌کند. شاید مقصود از اولویت را بتوان این گونه توضیح داد که: وقتی انسان بر اموال خویش که تعلق آنها به وی اعتباری است تسلط داشته باشد، نسبت به نفس خویش (و اعضا و جوارح و قوای آن) - که تعلق در اینجا امری حقیقی و تکوینی است - به طریق اولی سلطنت دارد.

این نکته را نیز باید تذکر داد که همان گونه که جعل سلطنت بر اموال تعلیقی است، جعل سلطنت بر انفس نیز معلق بر عدم اعمال سلطنت شارع برخلاف آن است؛ پس این قاعده نیز حدودی داشته که باید به آن توجه داشت. حدودی همچون: عدم جواز خودکشی و ارتکاب محرمات و.... در بنای عقلا نیز همین مطلب لحاظ شده و سلطنت انسان بر نفس خویش مقید به حدودی است.

بنا بر این قسمت از مفاد قاعده، انسان می‌تواند هر شغلی را که می‌خواهد برگزیند، اجیر هر کسی که می‌خواهد برای هر کاری که دوست دارد قرار گیرد (و خدمات خود را در اختیار دیگران قرار دهد)، با هر کسی که می‌خواهد ازدواج کند و خلاصه هر کاری را که دوست دارد انجام دهد مگر آنکه امر خاصی شرعاً یا قانوناً منع شده باشد.

۳-۵. تسلط بر حقوق

در بسیاری از عبارات در کنار تسلط بر اموال، تسلط بر حقوق نیز مطرح شده است. به طور خلاصه می‌توان پنج دلیل را بر اینکه قاعده سلطنت شامل حقوق نیز می‌شود ارائه کرد:

۱. صدق مفهوم مال بر حق؛ چراکه ارزش مادی دارد و در مقابل آن بهایی پرداخت می‌شود. البته از برخی عبارات پیداست که تنها برخی حقوق اینگونه‌اند (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱: ۵۵) و برخی دیگر ظاهر در این مطلبند که تمامی حقوق اینگونه‌اند (خمینی الف ۱۳۷۶ ج ۲: ۲۷۵).

۲. بنای عقلا (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۴: ۱۹۵) این سیره به تأیید شارع نیز رسیده است (مکارم شیرازی ۱۴۱۱ ج ۲: ۳۶).

الغای خصوصیت و وحدت ملاک (مکارم شیرازی ۱۴۱۱ ج ۲: ۲۵). شاید مقصود از الغای خصوصیت در اینجا این باشد که از نگاه عرف، مال بودن خصوصیتی ندارد و مهم مالک بودن و به تعبیری تعلق داشتن به شخص است؛ یعنی انسان بر هر آنچه متعلق به اوست تسلط دارد.

دلیل اولویت (مکارم شیرازی ۱۴۱۱ ج ۲: ۲۵) ظاهراً مقصود از این اولویت آن است که «حق مرتبه پایین‌تری از ملک است» (محقق داماد ۱۳۸۳ ج ۲: ۲۵۴) و وقتی انسان بر فرد قوی‌تر (مال) سلطنت داشته باشد بر ضعیف‌تر (حق) به طریق اولی تسلط دارد.

اجماع. البته همانگونه که از سخن محقق نراقی پیداست این اجماع تنها در مورد تسلط بر اسقاط حقوق مطرح است نه سایر تصرفات (حسینی مراغی ۱۴۱۸ ج ۲: ۲۳۰).

تذکر: مشرع بودن قاعده سلطنت نسبت به جمیع تصرفات در حقوق

یکی از مباحث مهمی که در مورد حقوق مطرح است آن است که اگر در مورد حق خاصی شک کردیم که آیا قابل اسقاط یا قابل نقل و انتقال است، اصل چیست. بنابر نظریه مختار که قاعده سلطنت مشرع است و شامل حقوق نیز می‌شود اصل در حقوق، جواز تمامی تصرفات اعم از نقل و انتقال و اسقاط است مگر آنکه خلاف آن ثابت گردد. البته استناد به این اصل در صورتی صحیح است که حق بودن یک چیز (و حکم نبودن آن) احراز شود و در جای خود بیان شده که برای اثبات حق بودن چیزی وجود یکی از سه نشانه، یعنی قابلیت اسقاط، نقل یا انتقال، کافی است.

۶. جمع بندی و نتیجه گیری در مورد مفاد قاعده

از آنچه بیان گردید روشن شد که قاعده تسلط یک مفاد ایجابی و یک مفاد سلبی دارد.

مفاد سلبی آن این است که غیر مالک بر مال مالک تسلط نداشته و تصرف او منوط به اجازه و رضایت مالک است.

مفاد ایجابی قاعده این است که مالک بر مال خود تسلط کامل داشته و هرگونه که بخواهد می‌تواند در آن تصرف نماید. این تسلط مطلق، به معنای این است که او در امور تشریحی - اعم از وضعی و تکلیفی - ترخیص دارد و اساساً بدون ترخیص، سلطنت معنا ندارد. این امر بدان معنا است که برای تصرف او هیچ مانع و شرط تشریحی وجود ندارد و به عبارت دیگر، تمامی تصرفات عرفی مالک، مورد ترخیص وضعی و تکلیفی شارع است. این مطلب معنای صحیحی نخواهد داشت مگر اینکه اسباب عرفی تصرفات به عنوان اسباب شرعی تلقی شده و مورد امضای شرع باشند.

البته اطلاق و عموم قاعده منافاتی با وجود حدود و شرایطی برای قاعده ندارد و اگر از جانب شریعت - چه با ابزار عقل و چه به وسیله نقل - حد خاص یا شرط ویژه‌ای برای آن ثابت شود، عموم یا اطلاق قاعده را تخصیص و تقیید زده و رعایت آن حدود و شرایط ضروری است.

بر این اساس در مواردی که شک در جواز تصرفی خاص برای مالک داشته باشیم و از جانب شرع و عرف عقلاً نیز دلیلی بر منع یا فساد نداشته باشیم می‌توانیم به این قاعده تمسک کرده و تصرفات عرفی را صحیح و معتبر بدانیم.

البته شاید بتوان در اینجا نظر دیگری را مطرح کرد که شبیه نظر اول است اما در برخی جهات با آن متفاوت است. این نظر این است که اساساً جعل سلطنت از ابتدا به صورت تعلیقی بوده و مورد سلطنت جایی است که شارع اعمال سلطنت نکرده باشد. در این جهت تفاوتی نیست که قاعده را تاسیسی یا امضایی بدانیم. اگر قاعده را تاسیسی بدانیم واضح است که شارع هیچ‌گاه برخلاف سلطنت خودش، سلطنتی را برای مکلفان جعل نمی‌کند؛ و اگر قاعده را امضایی بدانیم باز هم قطعاً شارع سلطنت مالک بر خلاف سلطنت الهی را امضا نمی‌کند. پس در هر دو صورت مالک در مواردی که شارع اعمال سلطنت کرده و حکم یا حد و شرط خاصی را معین نموده است، - و به عبارت دقیق‌تر برخلاف سلطنت شارع - اصلاً سلطنتی ندارد و ضرورتاً باید این احکام و شرایط را رعایت نموده و به سلطنت شارع گردن نهد. در مباحث نیز چون خود شارع ترخیص داده پس سلطنت مالک، مخالف اعمال سلطنت شارع نیست.

امام خمینی اگرچه نظر مشهور در مورد مفاد قاعده را نمی‌پذیرد، اما به تعلیقی بودن مفاد آن تصریح می‌کند که دلیل سلطنت برای تنفیذ همان چیزی است که نزد عقلاست؛ و نزد ایشان حکمی است که بر «عدم ورود دلیلی که دلالت بر اعمال سلطنت الهی کند» معلق است، پس برای عبد در مقابل سلطنت مولایش سلطنتی نیست؛ بلکه حتی در صورت تأسیسی بودن نیز همین گونه است (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱: ۱۶۳، ۱۲۷).

با این بیان روشن می‌شود که ادله احکام لزومی و ادله شروط، «وارد» بر قاعده سلطنت هستند نه «مخصّص» آن. در این موارد چون شارع اعمال سلطنت کرده، مورد قاعده تسلّط - یعنی تسلّط مالک در مواردی که شارع اعمال سلطنت نکرده باشد - برداشته شده و قاعده خود به خود منتفی است. همچنین بنا بر این نظر، اشکال تخصیص اکثر یا تخصیص کثیر [که ای بسا به قاعده سلطنت وارد باشد و موهم این مطلب گردد که عمومیت و اطلاق قاعده به جهت این تخصیص، سست گشته و قابل استناد در موارد مشکوک نیست] نیز خود به خود منتفی می‌گردد.

منابع

- ابن ابی جمهور، محمد بن علی بن ابراهیم احسانی. (۱۴۰۳ق) *عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة*، قم: سید الشهداء، چاپ اول، ۴ جلد.
- ابن ادريس، محمد بن احمد (۱۴۱۱ق) *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۲ جلد.
- ابن فارس، أبو الحسین أحمد زکریا. (۱۴۱۴ق) *معجم مقاییس اللغة*، قم: مکتبه الإعلام الإسلامی، ۶ جلد.
- اصفهانی، محمد حسین. (۱۴۰۹ق) *الاجاره*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱ جلد.
- _____ . (۱۴۱۸ق) *حاشیه المکاسب*، قم: دارالمصطفی (ص) لایحیاء التراث، ۵ جلد.
- امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۱ق) *کتاب البیع*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۵ جلد.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۲۰ق) *کتاب المکاسب*، قم: مجمع الفکر الإسلامی، ۶ جلد.
- بحرانی، یوسف. (بی تا) *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- جزایری، سید عبد الله، (بی تا) *التحفة السنیة فی شرح النخبة المحسنیة* (مخطوط)، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، به خط: عبدالله نورالدین بن نعمت الله، بی جا: بی نا، ۱ جلد.

- حائري، شيخ مرتضى. (۱۴۱۸ق) *الخميس*، قم: مؤسسه نشر اسلامي، ۱ جلد.
- حرّ عاملي، محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق) *وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة*، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ دوم، ۳۰ جلد.
- حسيني مراغي، عبد الفتاح بن علي. (۱۴۱۸ق) *العناوين الفقهية*، قم: مؤسسه النشر الاسلامي، چاپ اول، ۲ جلد.
- حكيم، محسن. (بي تا) *نهج الفقامة*، قم: نشر ۲۲ بهمن، ۱ جلد.
- خميني، مصطفى. (۱۴۱۸ق) *البيع*، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۲ جلد.
- _____ . (الف ۱۳۷۶) *خيارات*، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۲ جلد.
- _____ . (ب ۱۳۷۶) *دروس الأعلام ونقدها*، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۱ جلد.
- خويي، ابوالقاسم. (۱۳۷۷) *مصباح الفقاهة*، با تقرير محمد علي توحيدى، قم: مكتبة الداوري، چاپ اول، ۷ جلد.
- _____ . (۱۴۱۸ق) *موسوعة الامام الخوئي (كتاب الزكاة)*، قم: مؤسسه احياء آثار امام خميني، چاپ اول، ۳۳ جلد.
- روحاني حسيني، محمد صادق. (۱۴۱۲ق) *فقه الصادق (ع)*، قم: مؤسسه دارالكتاب، چاپ اول، ۲۶ جلد.
- _____ . (بي تا) *المرتقى إلى الفقه الأرقى (كتاب الخيارات)*، با تقرير: سيد عبد الصاحب حكيم، تهران: چاپ و نشر دارالجللي (مؤسسه الجليل للتحقيقات الثقافية)، ۲ جلد.
- _____ . (۱۴۱۸ق) *منهاج الفقامة التعليق على مكاسب الشيخ الاعظم*، بي جا: بي نا، چاپ چهارم، ۶ جلد.
- شهيد ثاني، زين الدين بن علي. (۱۴۰۳ق) *الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية*، با تعليق محمد كلانتر، بيروت: دارالعالم الاسلامي، ۱۰ جلد.
- شيخ الشريعة اصفهاني، فتح الله بن محمد جواد نمازي. (۱۳۹۸ق) *نخبة الأزهار*، با تقرير محمد حسين سبحاني، قم: المطبعة العلمية، ۱ جلد.
- شيخ طوسي، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق) *الخلاص*، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چاپ اول، ۶ جلد.
- _____ . (۱۳۸۷ق) *المبسوط في فقه الامامية*، تهران، مكتبة الرضوية، چاپ سوم، ۸ جلد.
- صدر، سيد حسن. (۱۴۰۶ق) *تكملة أمل الأمل*، قم: مكتبة آية الله المرعشي، چاپ اول، ۱ جلد.
- طهوري، صادق. (۱۴۱۹ق) *محصل المطالب في تعليقات المكاسب*، قم: انتشارات أنوار الهدى،
- فاضل آبي، زين الدين ابى علي حسن بن ابى طالب. (۱۴۰۸ق) *كشف الرموز في شرح المختصر النافع*، قم: مؤسسه نشر اسلامي، ۲ جلد.
- فيومي، احمد بن محمد مرقى. (بي تا) *المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي*، قم: منشورات دار الرضى، چاپ اول، ۱ جلد.

- قدیری، محمد حسن. (۱۴۱۸ق) *کتاب البیع (تقریر قدیری)*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ و نشر عروج، چاپ اول، ۵جلد.
- گلپایگانی، محمد رضا. (۱۳۹۹ق) *بلغة الطالب (الأول)*، قم: چاپ خيام، ۱جلد.
- _____ . (۱۳۸۳ق) *الهدایة الی من له الولاية، (الأول)*، قم: العلمية، ۱جلد.
- _____ . (۱۴۰۱ق) *کتاب القضاء*، قم: مطبعة الخيام، چاپ اول، ۲جلد.
- محقق داماد، مصطفی. (۱۳۸۳ق) *قواعد فقه: بخش مدنی*، تهران: نشر علوم اسلامی، ۱جلد.
- مصطفوی، حسن. (۱۴۰۲ق) *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: مرکز الکتاب للترجمة والنشر، چاپ اول، ۱۴جلد.
- مصطفوی، محمد کاظم. (۱۴۱۷ق) *القواعد: مائة قاعدة فقهية معنی و مدرکاً و موردکاً*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱جلد.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ق) *مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، با تحقیق مجتبی عراقی، علی پناه اشتهاردی، حسین یزدی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴جلد.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۱۱ق) *القواعد الفقهية*، قم: مدرسة الامام امیر المؤمنین (ع)، چاپ سوم، ۲جلد.
- موسوی بجنوردی، میرزا حسن. (۱۳۷۷ق) *القواعد الفقهية*، قم: الهادی، ۷جلد.
- نائینی، میرزا محمد حسین. (۱۴۱۳ق) *المکاسب و البیع*، مقرر: محمد تقی آملی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۲جلد.
- _____ . (۱۴۱۸ق) *منیة الطالب فی شرح المکاسب*، با تقریر موسی بن محمد خوانساری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۲جلد.
- نجفی، محمد حسن بن باقر. (۱۳۶۵) *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، تحقیق: عباس قوجانی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۴۳جلد.
- نوری، میرزا حسین. (۱۴۰۸ق) *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۸جلد.
- یزدی، محمد کاظم بن عبد العظیم. (۱۳۷۸ق) *حاشیة المکاسب*، قم: مؤسسه اسماعیلیان، (چاپ سنگی)، ۲جلد.